

ربودن چنان چند تاد من بود در قفای وی بدو دیدم
 قایدی شید که بنام عارف لیدید که از او بودی
 فان بر را از وی بیستام اما بوی سر سدم چون باز آمدم
 نازده فونوی لده لایع انام که ایستادم بوفه که کله
 نشان بر من چوب کشید و نیل و سبب مرا بچای من ترا
 پو باه بنام لودرم لغای چکری و سببیز بنام لودرم بوفه
 دوستی از وی گستم و بادشمن قدیم وی بویستم **قطعه**
 که طعم باغچه لوده ازدم و بی انکه ایستادم از او
 بدشمن دوست شوزان سان که هر که
 دشمنه دوست لوده اول بوفه که لاده

بیتبع دشمنی خراشت دوست
 عدل و تکیله با مالایه ستر و کچک
 مکن بادوست چندان دشمنی ساز
 اتم و کسکه لادقد و سسکه و زنی

که بروغ تو بادشمن شود دوست
 که سسکه دنگه دشمنه دوست لاده
حکایت
 رو بار کفند هیچ توانی صد دینار دست
 و کوی دیدار بیچ فادرس که بود لودری لکنا
 و بیچای بکان دیم بر سالی قاننده فراوانت اما درین معامله
 و بیچ کوی کوی کوی لودرم و بیچ فادرس که بود لودری لکنا
خط جانت
 باه تو خوب ولورور

حکایت دو باهی بر زهای بسته بود و چنان رفت
 بره کله بود لودرم لودرم لودرم لودرم لودرم
 بر چوب و دست نهاده نگاه از دور سیاهی پیداشد نزدیک آمد
 فونوی و صاعقه و مژدی ناکه اولده بوق ظاهر اولدیر یقین کله بچر
 دید که بچر در نهان کرک با سگین درک بصورت یاران صاد
 لودرم بوی بچر فورو بود لودرم کچر باد لک صورت
 و دوستان موافق هم یابند نیا از این تو هم فریب و نیا
 و غموافق کوسل بوزن بولای اول کور لک بوده لودرم تو هم ولورور
 را از دغدغه ایسی رو باه پیش وید و لوم کرد و طیفان
 بکه لده فتنه غمنا غمنا و لک لوم بیدیر لک لک و لک و لک و لک
خرام جای آورده و کفت لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 تو بچر کله نانه طبعه بد لودرم
 و دشمنی قدیم بدوستی جدید معوض کشتنای خواهم که بدافز
 در یک کسکه که کسکه بوفه لودرم اما دیکه بچر بدافز
 که بسیار جمعیت چیست و باعث این اهنت کیت کیت کیت کیت
 که بوی کسکه بچر زور و لوروزن باغچه کچر بچر
 جمعیت مادشمنی شانست اما دشمنی کرک و نشان مستغنی از بیست
 بچر بچر بچر بچر اما لوده کسکه بچر بچر بچر بچر بچر
 و سبب دشمنی ما با وی انگری روزان کرک کلمه و زمل
 و بچر کسکه سبب لوده بچر لوده کسکه بچر بچر بچر بچر بچر
 دولت رفافت وی دست داده است بر من و ما بچر و بچر
 کسکه بچر بچر بچر لوده بچر بچر بچر بچر بچر بچر